

چشم انداز خوانندگان

نقدی بر مقاله انسجام فرهنگی یا تهاجم فرهنگی

علی اکبر مؤمنی

که در مبحث حجیت ظواهر در علم اصول از آن بحث می شود برای روشن شدن موضوع مناسب است مقداری پیرامون این جمله، توضیح دهیم: برخی از اخباری مسلک‌ها معتقدند قرآن ظنی الدلاله است و برای اهلش قطعی الدلاله می باشد اما نسبت به ما دلالتش ظنی است بنابراین ما نباید به دنبال کشف بطون قرآن باشیم بلکه باید ظواهر را اخذ نماییم. علمای اصول، در پاسخ به این افراد، این موضوع را مورد کنکاش قرار داده و پیرامون آن سخن گفته اند. روشن است که طرح یک موضوع، به معنای پذیرش آن نیست. از طرفی در ظنی الدلاله بودن برخی از آیات قرآن شکی وجود ندارد و خود قرآن کریم نیز آیات را به دو بخش محکمت و متشابهات تقسیم می نماید و بحث ظنی الدلاله در آیات مشابه مطرح می شود و از آنجا که بسیاری از آیات قرآن را محکمت تشکیل می دهند؛ آیاتی که دلالتشان قطعی است کم نیستند.

۲- آیات قرآن دو گونه اند: ۱- نص: به آیاتی اطلاق می شود که در معنایی صراحت داشته باشد به گونه ای که احتمال معنای دیگری منتفی باشد. ۲- به آیاتی گفته می شود که در معنایی صراحت نداشته باشد و احتمال معنای دیگری در آن منتفی نباشد،^(۱) و بحث ظنی الدلاله در این گونه آیات مطرح می شود.

نویسنده مورد نظر، ابتدا «ظنی الدلاله» بدون قرآن را بدون هیچ استثنایی به علما نسبت می دهد سپس در توضیح این جمله می گوید: «قرآن کتابی نیست که در آن استدلال و روش تعقل وجود داشته باشد.» روشن است که مفهوم عبارت «ظنی الدلاله» غیر از آن چیزی است که بیان شده است و عجیب آن که وی برداشت ناصحیح خود را به علما نسبت داده است و آنان را متهم به نفی روش استدلال و تعقل در قرآن می نماید بدون آن که کوچک ترین دلیل یا مدرکی مبنی بر اثبات مدعای خویش ارائه نموده باشد.

۳- قرآن کسانی را که در به کار بردن موهبت الهی فکر و عقل برای فهم معانی و حقایق آیات قرآن سستی می کنند، مورد سرزنش قرار داده است. «افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها»^(۲) و در پایان بسیاری از آیات، جمالتی از قبیل «لقوم يعقلون»^(۳)؛ «لعلهم تعقلون»^(۴)؛ «و ما يذكر الا اولوالالباب»^(۵) آمده است. این گونه تعبیرات حاکی از آن است که خطاب قرآن و هدف تعلیمی و تربیتی آن و بالاخره روی سخنش، با کسانی است که از نعمت عقل برای درک واقعیت و راه سعادت انسانی استفاده می کنند. در روایات نیز به تأمل و تدبّر در قرآن و استخراج گنجینه های نهان آیات از راه تعقل، ترغیب فراوان شده است، مرحوم علامه مجلسی در کتاب «بجاء الانوار» تحت عنوان «فعل التدبر في القرآن»^(۶) بسیاری از این

مقدمه: جامعه علمی ما قبول دارند که اظهار نظر درباره مسائل هر علمی نیازمند فهم دقیق و بلکه تخصص و مهارت کافی نسبت به مسائل آن علم و درباره مسائل مربوط به «دین» اهمیت بیشتری دارد که اگر جز این باشد خسارت زیانباری به دنبال خواهد داشت.

چندی قبل مقاله ای تحت عنوان «انسجام فرهنگی یا تهاجم فرهنگی» در شماره ۱۰ نشریه «چشم انداز ایران» به چاپ رسید که از جهاتی قابل بررسی است.

نویسنده محترم در این مقاله، علما، نگرش آنان به قرآن و مسائلی از علم اصول فلسفه و علوم قرآن را که از علوم حوزوی به شمار می روند را مورد نقد قرار داده است و از آنجا که در هیچ یک از این علوم از آگاهی و تخصص لازم برخوردار نبوده بلکه با واژگان مصطلح در این علوم نیز بیگانه می باشند، مرتکب خطاهایی شده اند که در این نوشتار متذکر می شویم. نویسنده مقاله، با اشاره به علل انحراف منافقان می نویسد: «علاوه بر این گفتند از آنجا که قرآن کتاب استدلال نیست بنابراین کتاب مبین روش و راهنما نیز نمی تواند باشد... خلاصه این که با از دست دادن هویت قرآنی و دینی و علام این که قرآن نمی تواند کتاب استدلال و روش باشد و لذا نیاز به مکتبی راهنما وجود دارد، طی یک پروسه اکنون زدگی و شرایط زدگی تغییر مرام و مسلک دادند.»

سیس با بیان مغرضانه ای با برداشتی نادرست از یک مطلب اصولی، می گوید: «حال نیز با چنین پدیده ای مواجهیم، علمای ما می گویند: «قرآن کتابی است «قطعی الصدور ولی ظنی الدلاله» و به عبارت ساده تر می گویند گرچه قرآن از طرف خدا به پیامبر (ص) نازل شده و در صدور آن شکی نیست، ولی کتابی نیست که در آن استدلال و روش تعقل وجود داشته باشد. در همین راستاست که منطق یونانی غربی ارسطو را به عنوان کلید فهم همه چیز و منجمله قرآن می پذیرند، که با پذیرفتن این کلید فهم بشری، نیاز به قرآن کم رنگ و بی رنگ خواهد شد. در این مسیر و در نهایت هویت قرآنی و دینی است که رنگ می بازد.»

در این زمینه توجه به چند نکته لازم است:

۱- اصطلاحی از علم اصول به محور سخنان مدعی قرار گرفته است

روایات را ذکر کرده است. شیخ کلینی نیز در آخر کتاب «اصول کافی» فصل جداگانه‌ای برای نقل این اخبار اختصاص داده است.

^(۷) با توجه به آن چه گفته شد، چگونه می‌توان استدلال و تعقل را در فهم قرآن نفی نمود و با کدام انگیزه و چه مدرکی این عقیده به عالمان دین نسبت داده می‌شود؟!

برچسب نفی استدلال و تعقل در قرآن در حالی به عالمان دین زده می‌شود که آنان قرآن را به‌عنوان یکی از حجج اربعه برای استنباط احکام شرعی پذیرفته‌اند.

۴- از دیگر نسبت‌های ناروایی که به علما داده شده است آن است که گفته شده: "در همین راستاست که منطق یونانی- غربی ارسطو را به‌عنوان کلید فهم همه چیز و من جمله قرآن می‌پذیرند..." این ادعای ناپخته و بدون دلیل در حالی صورت می‌گیرد که هیچ‌یک از مفسران و بزرگان علوم قرآن، منطق ارسطو را به‌عنوان کلید فهم قرآن به‌شمار نیآورده‌اند.

قرآن ضمن دعوت مردم به تدبر و تعقل در آیات نورانش ارزش عقل و نقش آن را در فهم معانی و مفاهیم بلند قرآن نیز، به بهترین وجه بیان می‌کند از این رو باید گفت رکن اساسی و پایه اصلی در فهم قرآن، همانا استفاده عقل و فکر و مراجعه به رسول باطنی است.^(۸) بنابراین نقش عقلی را در بهره‌مندی از حقایق قرآن نمی‌توان نادیده گرفت خواه روش ارسطو را بپذیریم یا آن را نفی نماییم. به هر حال به کار بردن عقل، این موهبت بزرگ الهی در همه جا لازم و برای فهم قرآن، لازمتر است.

لازم به ذکر است که نباید بین تفسیر به رای و تفسیر به عقل خلط نمود، از افتخارات اسلام این است که بین این دو فرق می‌گذارد و یکی را مذموم و دیگری را ممدوح می‌شمارد و اگر چه در روایات برای تفسیر به رأی مجازات شدیدی ذکر شده است ولی نفرمودند که هر کس با عقل خود قرآن را تفسیر کند، مجازات دارد، چون عقل یکی از ابزارهای تفسیر قرآن است و تفسیر قرآن نباید مخالف حکم صریح عقل، با قرائن قطعی عقل باشد، بلکه عقل کمک‌کننده مفسر است.^(۹)

۵- از مطالب نویسنده: چنین استنباط می‌شود که وی معتقد است: با توجه به این که قرآن و سنت دارای روش تعقل است نیازی به کتب فلسفی و مباحث مطرح شده در آن که غالباً از یونانیان اقتباس شده است وجود ندارد. در این زمینه باید گفت اولاً طرح مباحث فلسفی در کتاب و سنت، ماهیت فلسفی آنها را تغییر نمی‌دهد. ثانیاً استخراج این دسته از مسایل (فلسفی) و تنظیم آنها در شکل یک علم، هیچ مانعی ندارد چنان که در مورد فقه و سایر علوم اسلامی، انجام گرفته است و سابقه این مباحث در کتب یونانیان و حتی اقتباس از آنها از ارج این مسایل نمی‌کاهد. چنان که حساب و طب و هیئت نیز چنین است. ثالثاً در کتاب و سنت، تنها شبهاتی مورد بررسی قرار گرفته که در آن عصر، شایع بوده است و این مقدار برای پاسخگویی به شبهاتی که نوبه نواز سوی مکتب‌های الحادی، القاء می‌شود کافی نیست بلکه می‌بایست طبق تأکیدات قرآن و سخنان پیشوایان دینی،

تلاش‌های عقلانی گسترش یابد تا آمادگی کافی برای دفاع از عقاید حقه و پاسخگویی به هر گونه شبهه‌ای درباره آنها حاصل شود.^(۱۰)

۶- درباره ترس و واهمه برخی افراد نسبت به فلسفه و نیز مخالفت با فلسفه که در میان نوشته‌های نویسنده مقاله نیز به روشنی مشهود است مناسب است فرازی از سخنان شهید بزرگوار استاد مطهری را نقل نماییم. «ارسطو جمله‌ای درباره فلسفه دارد که می‌گوید: «اگر باید فیلسوفی کرد باید فیلسوفی کرد، و اگر نباید فیلسوفی کرد باز هم باید فیلسوفی کرد.» توضیح آنکه مقصود ارسطو این است که فلسفه یا درست است و باید آن را تأیید کرد و یا غلط است و باید آن را طرد کرد. اگر درست و قابل تأیید است باید فیلسوف شد و با نوعی فیلسوفی‌گری، فلسفه را تأیید کرد، و اگر غلط است و طرد شدند، باز باید فیلسوف شد و فلسفه را آموخت و با نوعی فیلسوفی‌گری فلسفه را نفی و طرد کرد. پس به هر حال فلسفه را باید آموخت و ضمناً باید دانست که هر نوع انکار فلسفه خود نوعی فلسفه است و کسانی که می‌پندارند تنها با دست آوردهای برخی علوم بدون آن که توأم با انتزاعات فلسفی بشود، فلسفه را نفی و رد می‌کنند سخت در اشتباهند. اگر فقه، فلسفه، عرفان و سیر و سلوک، اخلاق و فلسفه زندگی و فلسفه تعلیم و تربیت، تفسیر، حدیث، ادبیات و حقوق ما را باید قبول کرد و پذیرفت، باید فقیه شد، یا فیلسوف شد یا عارف و سالک شد و یا... و اگر هم باید نفی کرد و طرد نمود باز هم باید آن‌ها را آموخت و فهمید و هضم کرد و آن‌گاه به‌رود و طرد و نفی آن‌ها پرداخت. این اعتقاد به خدای یکتا در کلام فلاسفه یونان به‌ویژه افلاطون و ارسطو به روشنی بیان شده است و برهان ارسطو برای اثبات «محرک نامتحرک» و «واجب الوجود» این موضوع را به اثبات می‌رساند.^(۱۱)

ثانیاً بر فرض که در تألیفات فلاسفه یونان سخنی از خدا به میان نیامده باشد آیا همین مقدار برای کنار گذاشتن روش استدلالی آنان کفایت می‌کند؟!

حاصل آن که بر کسی پوشیده نیست که اظهار نظر پیرامون موضوعاتی که انسان درباره آنها آگاهی لازم نداشته باشد و نیز نسبت‌های ناروا و اهانت‌آمیز به صاحب نظران هر فن به‌خصوص عالمان دین، عملی ناصحیح و خلاف اخلاق می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- ر.ک. رضایی، محمدعلی، درآمدی بر تفسیر علمی قرآن، ج ۱، اسوه، تهران، ۱۳۷۵، ص ۴۰۰.
- ۲- سوره محمد آیه ۲۴.
- ۳- سوره بقره، آیه ۱۶۴، سوره نمل، آیه ۶۷، سوره روم، آیه ۲۸.
- ۴- سوره یوسف، آیه ۴.
- ۵- سوره زهد، آیه ۱۹، ص ۷۹ و ۴۳.
- ۶- بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۰۶.

۷- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۳۶ به بعد.

۸- عمید زنجانی عباسعلی، مبانی و روش تفسیر قرآن، چاپ اول، سازمان ج و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ج ۷۲، ص ۳۱۶.

۹- همان، ص ۳۲۰.

۱۰- ر. ک. رضایی، محمد علی، درآمدی بر تفسیر علمی قرآن، ج ۱، اسوه، تهران، ۱۳۷۵، ص ۹۵.

۱۱- مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه، ج ۱، بین الملل، تهران، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۳۷.

دستیابی به روش تعقل قرآنی

دوست گرامی جناب آقای علی اکبر مؤمنی

دقت نظر حضرتعالی در نقدی که بر مقاله کوتاه «انسجام فرهنگی یا تهاجم فرهنگی» (نشریه شماره ۱۰) نگاشته بودید، جای تحسین و قدردانی دارد. شاید یکی از ایرادهایی که بر مطالب کوتاه و در عین حال سنگین مترتب است، به ویژه هنگامی که به یک موضوع بحث برانگیز می‌پردازد، نبودن مجال برای پرداخت هر چه دقیق‌تر مطالب ارایه شده است و شاید از این جهت مقاله کوتاه انسجام فرهنگی یا تهاجم فرهنگی حاوی ابهام‌هایی باشد که به‌طور طبیعی از ایجاز در کلام ناشی شده است. با توجه به این نکته ابتدا چکیده مقاله مورد بحث را مطرح می‌کنیم و سپس به محورهای نقد شما می‌پردازیم.

مقاله این ادعا را دارد که قرآن در نظام فکری برخی جریان‌ها از جمله کسانی که در سازمان مجاهدین تغییر ایدئولوژی دادند و همچنین در نزد اندیشه متعارف و کلاسیک حوزوی مانند یک مجموعه منسجم دارای روش تعقل، مورد ارزیابی قرار نگرفته و همواره این تصور وجود داشته که این خلأ را باید با سودجستن از روش تعقل‌های برگرفته از دیگر نحله‌های فکری پر کرد و همین عامل سبب شده تا زمینه‌روسوخ فرهنگ‌های دیگر به درون اندیشه دینی فراهم شود. با این مقدمه ابتدا به طرح پاره‌ای از اشکال‌های وارده از طرف شما می‌پردازیم و سپس پاسخ اجمالی خود را مطرح می‌کنیم.

۱- شما در بخشی از نامه خود گفته‌اید: «... برخی از اخباری مسلک‌ها معتقدند قرآن ظنی‌الدلاله است و برای اهلیش قطعی‌الدلاله می‌باشد، اما نسبت به ما دلالتش ظنی است. بنابراین ما نباید به دنبال کشف بطون قرآن باشیم، بلکه باید ظواهر را اخذ نماییم. علمای اصول در پاسخ به این افراد این موضوع را مورد کنکاش قرار داده و پیرامون آن سخن گفته‌اند که طرح یک موضوع به معنای پذیرش آن نیست...»

در ادامه اشاره کرده‌اید: «از طرفی در ظنی‌الدلاله بودن برخی از آیات شکی وجود ندارد و خود قرآن کریم نیز آیات را به دو بخش محکم و متشابهات تقسیم می‌نماید و بحث ظنی‌الدلاله در آیات متشابه مطرح می‌شود...» (پایان نقل قول)

همان‌طور که خود شما هم اشاره کرده‌اید طرح ظنی‌الدلاله بودن

حداقل بخشی از آیات مورد قبول علما بوده است. حال برخی چون ملا امین استرآبادی در کتاب «فوائد المدینه» ادعا می‌کنند که «حتی ظواهر قرآن هم قابل بهره‌برداری همگان نیست و تنها نصوص قرآن قابل استناد است.» و برخی چون شیخ مرتضی انصاری در کتاب فوائد الاصول می‌گویند: «ائمه اطهار یاران خود را به استنباط از قرآن سوق داده‌اند، اما در ادامه بحث خود در ذیل نتیجه‌گیری امام صادق (ع) از آیه ما جعل علیکم فی الدین من حرج (سوره حج آیه آخر) به این نکته اشاره می‌کنند که «استخراج نتایج از آیه مذکور مبتنی بر مقدماتی است که جز با قوه قدسیه اجتهاد امکان‌پذیر نیست.» و ناگفته پیداست که «قوه قدسیه اجتهاد» استعدادی درونی و شخصی است که طبیعتاً در دسترس همگان نخواهد بود و جز قلیلی به آن دسترسی پیدا نخواهند کرد. یعنی حتی یک عالم اصولی مانند شیخ مرتضی انصاری به دشواری راه استنباط و روش تعقل قرآنی اذعان می‌کند و در کتاب فوائد الاصول هم در نهایت روش تعقلی که در این گونه موارد بتواند راهگشای یک پژوهشگر قرآنی باشد و بطون آیات را کشف کند، ارایه نمی‌دهند. بنابراین ما این نکته را انکار نمی‌کنیم که اصولیون برخلاف مشرب اخباری بر امکان استنباط از قرآن تأکید داشته‌اند که البته همین بحث را هم اساساً با تکیه بر تجزیه و تحلیل روایات و احادیث به پیش می‌برند. اما در نهایت مشخص نمی‌کنند که روش تعقل ویژه قرآن چیست و چگونه می‌توان با کاربرد آن به بطون آیات پی برد. حال اگر شما سند یا نوشته‌ای در دسترس دارید که خلاف این موضوع را ثابت می‌کند و روش تعقل قرآنی را ارایه می‌دهد، خوشحال می‌شویم که ما و خوانندگان نشریه را از آن مطلع فرمایید. شاید در اینجا مفید فایده باشد که از نقطه‌نظرهای مرحوم علامه طباطبایی نیز در این زمینه یاد شود.

ایشان در جلد سوم تفسیر المیزان ذیل تفسیر آیه مربوط به محکم و متشابه (سوره آل عمران) می‌گویند:

«راه مخصوص در تدبر و تفسیر قرآن استمداد جستن از خود قرآن برای فهم آن یعنی تفسیر آیه‌ای به آیه دیگر می‌باشد و طریق آن هم با ملاحظه نمودن آثاری که از پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) در این زمینه رسیده و تمرین نمودن آن‌ها که موجب پیدایش چنین ذوقی است، حاصل می‌گردد که اگر چنین ملکه‌ای را پیدا نمود و وارد صحنه تفسیر شد، خداوند راهنمای او خواهد شد.»

در این جا می‌بینیم که مرحوم علامه طباطبایی نیز همچون مرحوم شیخ انصاری به ترسیم روش تعقل خاص قرآنی نمی‌پردازد و تنها به قوه قدسیه اجتهاد اشاره می‌کند. در حالی که شما به خوبی می‌دانید به‌طور مثال در روش تعقل یونانی-ارسطویی فرمول ارایه داده می‌شود که مثلاً «کل از جزء بزرگتر است» یا «دو نقیض با یکدیگر جمع نمی‌شوند» و... نگارنده مقاله معتقد است که ما در قرآن نیز چنین سرفصل‌هایی را که روش تعقل خاص قرآنی را به ما ارایه می‌دهد بسیار داریم، اما مهجور ماندن قرآن طی قرون متمادی موجب شده است تا فرموله نشوند.

مرحوم مطهری در کتاب ده گفتار می گوید: «عجبا که خود نسل قدیم قرآن را متروک و مهجور کرده، آن وقت از نسل جدید گله دارد که چرا با قرآن آشنا نیست. قرآن در میان خود ما مهجور است و توقع داریم نسل جدید به قرآن بچسبند... اگر کسی علمش علم قرآن باشد یعنی در قرآن زیاد تدبر کرده باشد، تفسیر قرآن را کاملاً بداند این آدم چقدر در میان ما احترام دارد؟ هیچ! اما اگر کسی کفایه آخوند ملاکاظم خراسانی را بداند، یک شخص محترم و باشخصیتی شمرده می شود. پس قرآن در میان خود ما مهجور است... یکی از فضایل خودمان می گفت خدمت آیت الله خوبی رسیدم به ایشان گفتم چرا درس تفسیری که سابقاً داشتید ترک کردید؟ ایشان گفتند موانع و مشکلاتی هست در درس تفسیر. به ایشان گفتم علامه طباطبایی در قم به این کار ادامه دادند. ایشان گفتند آقای طباطبایی «تضحیه» کرده اند. یعنی آقای طباطبایی خودشان را قربانی کردند. از نظر شخصیت اجتماعی ساقط شدند و راست گفتند! عجیب است که در حساس ترین نقاط دینی ما اگر کسی عمر خود را صرف قرآن بکند به هزار سختی و مشکل دچار شود... اگر نسل کهن از قرآن منحرف نشده بود، قطعاً نسل جدید منحرف نمی شد... نسل کهن از بزرگترین گناه خود باید توبه کند و آن مهجور قرار دادن قرآن است...» (ص - ۱۹۰ - ۱۸۸)

نقل مجدد این گفته های تلخ از این جنبه صورت گرفت تا شما دوست عزیز که نقد نگاه کلاسیک حوزوی به قرآن را «برچسب ناروا به علما» قلمداد کرده اید، بحث را فراتر از دعوای صنفی روشنفکر - روحانی دنبال کنید و بیش از آن که در اندیشه پاسخگویی به ما برآید، درصدد پیدا کردن راه چاره ای اساسی باشید.

۲- در بخش دیگری از نامه خود گفته بودید: «از دیگر نسبت های ناروایی که به علما داده شده آن است که گفته شده: در همین راستا است که منطبق یونانی - غربی ارسطو را به عنوان کلید فهم همه چیز و منجمله قرآن می پذیرند... این ادعای ناپخته و بدون دلیل در حالی صورت می گیرد که هیچ یک از مفسران و بزرگان علوم قرآن منطبق ارسطو را به عنوان کلید فهم قرآن به شمار نیاورده اند... برکسی پوشیده نیست که اظهار نظر پیرامون موضوعاتی که انسان درباره آن ها آگاهی لازم نداشته باشد و نیز نسبت های ناروا و اهانت آمیز به صاحب نظران هر فن بخصوص عالمان دین، عملی ناصحیح و خلاف اخلاق می باشد.» (پایان نقل قول)

با توجه به جایگاهی که آیت الله جوادی آملی در میان قاطبه دین پژوهان دارند، با نقل گفته ای از ایشان به این بخش از نامه شما

می پردازیم.

ایشان در صفحه ۲۹۶ کتاب شریعت در آینه معرفت می گوید: «قواعد منطقی مانند برخی از قواعد فلسفی نظیر اصل علیت و یا مبدأ عدم تناقض از لوازم و اصول موضوعه مشترک بین همه علوم هستند. به همین دلیل است که نظریات مختلف و متقابلی که در علوم گوناگون مطرح می شوند، همگی از این گونه اصول و مبادی مشترک استفاده می کنند. بدون آن که تحولات و تغییرات مربوط به آن ها اثری در این اصول باقی بگذارد. یا آن که این اصول از آن ها تأثیر بپذیرد.»

ایشان در بخش دیگری از همین کتاب ص ۳۲۲ - ۳۲۰ می گوید: «فارابی (ره) با توجه به نقش فراگیر منطق نسبت به جمیع علوم می گوید: «المنطق ریسس العلوم» یعنی منطق ریاست همه علوم را داراست. نکته ای که نباید از نظر دور بماند این است که منطق تنها عهده دار شرایط صوری نبوده و در شرایط مادی اندیشه نیز اعم از آن که مربوط به تصورات یا تصدیقات باشد، به بحث می پردازد... منطق یک دانش واحد است و موضوع واحد و نقشی یگانه را برای همه علوم ایفا می کند و متعلم هیچ علمی (توجه بفرمایید) اعم از علوم عقلی، تجربی، نقلی، حقیقی و یا اعتباری در سلوک علمی خود و برای آگاهی به کیفیت نتیجه ای که به دست آورده است، بی نیاز از آن نیست...»

در جای دیگری ایشان به ورود فرهنگ عقلانی یونان به جهان اسلام اشاره می کند و ثمره های آن را چنین برمی شمارد: «نمونه بارز تلاش مسلمانان برای اکتشاف دفائن عقول و کوشش آن ها برای گسستن بندهای اسارت از قوای عقلی آدمیان گزینش و تقیح بخردانه آثار عقلی فرهنگ یونان از میان انبوه اساطیر شرک آلود آن فرهنگ است... بخش محدود و اندک عقلانی فرهنگ یونان با ورود به حوزه حیات اسلامی سلامت و نشاط عقلانی خود را بازیافت و از این پس نه به عنوان بیگانه ای تحمیلی بلکه به عنوان آزاده ای که فرصت حضور در وطن را پیدا کرده است، رنج اسارت را به فراموشی سپرد. و به زودی در نقادی های مکرر و تدوین های نوین باروری و صلابت یافت و بدینسان از طریق "همزیستی با وحی" (توجه بفرمایید) به عنوان بخشی از علوم دینی محصولاتی را عرضه داشت که نمونه ای از آن در آثار گذشتگان هرگز یافت نمی شد... قداست فلسفه الهی را باید در دو بخش جستجو کرد: نخست تعقل مبدأ، وحی و نبوت، معاد و بهشت و دوزخ که وحی آن ها را تحلیل و تعلیل نموده و عقل مبرهن با تدبیر به معرفت آن ها نایل می شود و چون هر دو بخش دینی است، ادراک عقلی آن ها همانا ادراک اصول دین و ادراک پیام معقول دینی

است، لذا دارای قداست است...» ص ۳۸۰ - ۳۷۵

ما بر این تعبیرها از نقش کلیدی اندیشه یونان در فرهنگ اسلامی چیزی نمی‌افزاییم و تنها نظر شما را به نقد مرحوم اقبال لاهوری بر یونان زدگی جلب می‌کنیم. ایشان درص ۳۴ کتاب بازسازی اندیشه دینی می‌گوید: «می‌توان گفت تحقیق در زمینه مبانی عقلی در اسلام با شخص پیامبر(ص) شروع شده است. دعای همیشگی او این بود که پروردگارا! آگاهی دریافت حقیقت غایب اشیاء را عطا کن (اللهم ارنی الاشیاء کما هی) چنان که می‌دانیم فلسفه یونانی نیروی فرهنگی عظیمی در تاریخ اسلام بوده است. ولی مطالعه دقیق قرآن و مکتب‌های کلامی مدرسی گوناگونی که ملهم از تفکر فلسفی یونانی به وجود آمدند این حقیقت قابل ذکر را آشکار می‌سازند که گرچه فلسفه یونانی چشم‌انداز متفکرین اسلامی را وسعت بخشید ولی در مجموع دیدشان را نسبت به قرآن تیره ساخت... نخستین محققان اسلامی تحت افسون تفکر یونان باستان کاملاً آموزه‌های قرآنی را فراموش کرده بودند. آنان قرآن را زیر چراغ تفکر یونانی می‌خواندند...»

دوست عزیز! اگر بخواهیم به طرح این نقل قول‌ها ادامه دهیم مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود، شاید ذکر گوشه‌ای از این نقطه نظرها، ما را به این سمت رهنمون سازد که در برابر معضلی جدی قرار داریم که اگر متعهدانه و عاشقانه درصدد رفع آن برنیاییم، طبق سنت لایزال الهی مشمول زوال خواهیم شد. (چنین مباد)

ترسم که اشک در غم ما پرده در شود
وین راز سر به مهر به عالم سمر شود
گویند سنگ لعل شود در مقام صبر
آری شود ولیک به خون جگر شود
بس نکته غیر حسن بیاید که تا کسی
مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

چشم‌انداز خوانندگان

آقای عباس بصیر نامه‌ای در تاریخ ۸۰/۱۱/۸ به دفتر مجله فرستاده است. محتوای آن نقدی است بر یکی از فرازهای دفاعیات مهدی رضایی در دادگاه نظامی شاه. در سال ۱۳۵۱ مهدی رضایی در دادگاه چنین گفته است: «بین اسلام و مارکسیسم تضادی نیست. مارکس و پیروانش در عمل اصول و تعالیم اسلام را دنبال می‌کردند و اگر ندای اسلام به گوش آن‌ها می‌رسید آسان‌تر از هر کس آن‌را می‌پذیرفتند.»

آقای بصیر در نامه خود به اختلاف فلسفی بین مارکسیسم و اسلام اشاره کرده و به کتاب‌های مختلف استناد نموده‌اند. طی نامه مفصلی برای ایشان توضیح دادیم منظور مهدی رضایی اختلافات فلسفی نبوده است بلکه نظر او این بود که مارکس و پیروان او در عمل به شعارهای ضد ظلم، عدالت طلبانه و عصیانگرانه اسلام عمل کردند و اگر اسلام ناب به آن‌ها می‌رسید زودتر از همه می‌پذیرفتند. مرحوم سیدجمال اسدآبادی هم گفته بود در کشورهای غربی عمدتاً به اسلام عمل می‌شود در حالی که مسلمان

نیستند، و البته منظور سیدجمال این نبود که بین اسلام و غرب اختلافی وجود ندارد.

چشم‌انداز خوانندگان

مجله چشم‌انداز بحمدلله علمی و تحقیقی و سیاسی (از نظر سیاسی دست به عصا) می‌باشد و در حد خود کم‌نظیر است. با این که برخی مطالب بسیار مطول است لیکن چون علمی و متنوع است خسته کننده نیست. ج-هاشمی

چشم‌انداز خوانندگان

نزول قرآن

چگونگی نزول قرآن از مباحث و موضوعات علوم قرآنی بوده که بسیاری از دانشمندان اسلامی و مفسران قرآن کریم به آن پرداخته‌اند. در این برخی نزول قرآن را تدریجی و برخی دیگر آن را دفعی دانسته‌اند. در این خصوص آقای دکتر ناصر رسولی بیرامی طی مقاله‌ای که برای مجله چشم‌انداز ایران ارسال داشته به این موضوع پرداخته است که ذیلاً چکیده مقاله ایشان به نظر خوانندگان محترم می‌رسد.

سخن ایشان این است که قرآن و طبیعت و انسان همه یک کتاب‌اند و همه آیات خداوندی‌اند و قرآن کلام اوست. پس قرآن، همانند دیگر آیات و کلمات خداوندی، یک حقیقت و واقعیت ثابت دارد که محکم است، و در لوح محفوظ است، و ام‌الکتاب است، که همانند سلول تخم یا نطفه بسته‌ای است که در ابتدای پیدایش آیات و کلمات خداوندی در رحم مادر قرار می‌گیرد، و دیگر رحم مادر و محیطی که بچه در آن رشد می‌یابد و این‌ها همه بر رشد و بالندگی بچه تأثیر می‌گذارد و این تفصیل است و متشابه است. اولی بعد از آمادگی مادر، یعنی قلب پیغمبر، که در روز بعثت انجام شد حکم انزال و نزول دفعی و بکارچه را دارد، و دومی رشد و نمو و نزول تدریجی داشته و حکم تفصیل دارد که از محیط و مردم و جامعه و از سؤالات آن‌ها، تأثیر می‌پذیرد و بدین گونه است که انزال و تنزیل، و احکام و تفصیل، و ام‌الکتاب و لوح محفوظ، همه در راستای هم قرار گرفته و با هم هیچ‌گونه تداخلی، پیدا نمی‌کنند.

دکتر ناصر رسولی بیرامی